تحلیل نواز متنی کهن

آذرمکان، حشمت الله

یکی از اثرهای زیبای نظامی گنجوی«هفت پیکر»است. این مثنوی در بحر خفیف سروده شده و شامل هفت قصه است که‏ کنیزان بهرام گور برایش نقل می‏کنند.در دو سوی این قصه هم‏ سرگذشت بهرام ذکر شده است.سرگذشت بهرام جدا از هفت‏ قصه است و خود هفت داستان نیز باهم ارتباط سلسله‏وار ندارد؛ یعنی داستان،تماتیک نیست،بلکه اپیزودیک است.اما این بدان‏ معنانیست که ما نتوانیم تفسیری منسجم و به هم پیوسته از کل‏ داستان ارائه دهیم.این به نحوه نگاه ما به متن بستگی دارد؛ اگرچه این نگاه با هدف شاعر و اثر او تطابق مو به مو و جزیی‏ نداشته باشد.(مثلا در گنبد پنجم،هدف،نکوهش غفلت و مستی‏ است که باعث فریفته شدن انسان می‏شود اما در تحلیل اخیر، همین اثر منفی پله‏ای برای ترقی به‏شمار آمده است.)

به‏هرحال ما در این بررسی،رشته‏ای را جستجو می‏کنیم‏ که در سراسر داستان کشیده شده است،گرچه در بعضی مواقع‏ تحلیل بر پایه آن نچسب به نظر برسد.در این تحلیل هر گنبد ادامه گنبد قبل و مرحله‏ای از رشت شخصیتی قهرمان که شاید خود بهرام باشد-فرض شده است.به این ترتیب قهرمان گنبدها گام به گام تکمیل‏تر می‏شود و در نهایت به کمال مطلوب می‏رسد. ابتدا خلاصه‏ای از داستانها ذکر می‏شود؛گنبد اول،داستان‏ پادشاهی است که به دنبال کشف راز سیاه پوشی کنیز خود،راهی‏ سرزمینی دور می‏شود.آنجا توسط قصابی به ویرانه‏ای که آشیانه‏ سیمرغ است برده می‏شود و به وسیله سیمرغ به سرزمین پریان‏ می‏رسد در نهایت غم از دست دادن پریرویان،علت سیاه پوشی‏ وی ذکر می‏شود.

گنبد دوم قصه شاهی است که کنیزانش به علت توطئه‏ پیر زنی ناسازگار می‏شوند و شاه بعد از خرید کنیزی چینی و سازگار-که تنها از همخوابگی با شاه احتراز دارد-به این‏ امر پی می‏برد که پیر زن عامل تباهیهاست و او را اخراج می‏کند. و البته در پایان با خرید کنیزی رام،آتش حسد و شهوت را در دل کنیز چینی شعله‏ور می‏کند و پس از آن،کنیز خود را تسلیم‏ شاه می‏کند.البته در این گنبد یک داستان فرعی هم وجود دارد و آن،داستان سلیمان و بلقیس است که فرزندشان افلیج‏ است و به‏واسطه راستگویی سلیمان و بلقیس سلامتی خود را باز می‏یابد.

داستان گنبد سوم سرگذشت بشر است.

بشر در راه زنی زیبا را می‏بیند و دلبسته او می‏شود. برای رهایی از این عشق،رهسپار بیت المقدس می‏شود در راه با ملیخا نامی همسفر می‏شود.ملیخا با غرور خاصی،بشر را به رگبار پرستش می‏گیرد.پاسخهای بشر از سر اعتقادات است‏ و ملیخای علم‏زده را راضی نمی‏کند...سرانجام از بشر درباره خم‏ آبی پرسید که برای چیست؟

بشر آن را عمل خیرخواهانه‏ای برای رفع عطش تشنگان‏ ذکر می‏کند اما ملیخا آن را دامی برای صید دد و دام!او برای‏ شستشو به داخل خم شیرجه می‏زند،اما خم تنها سرپوش چاهی‏ بی‏بن بود،و ملیخا غرق شد و بشر برای تحویل وسایل او به‏ خانواده‏اش،به شهر می‏رود و سرانجام معلوم می‏شود زن ملیخا همان زنی است که بشر دیده و به او دل بسته بود...و باهم‏ ازدواج می‏کنند.

در گنبد چهارم شاهزاده خانمی وجود دارد که از خواستگارانش دوری جسته،درقلعه‏ای طلسم شده‏ نشسته است.همه خواستگاران از گشادن طلسم او ناتوانند تا این‏که جوانی موفق می‏شود با راهنماییهای پیری این کار را انجام‏ دهد.او چهار مرحله طی می‏کند تا به قلعه راه یابد سپس دختر چهار سئوال رمزی از او می‏پرسد و او به آنها پاسخ می‏گوید و با او ازدواج می‏کند.

در گنبد پنجم ماهان قهرمان داستان است.او به‏ همراه دوستانش در باغی سرگرم عیش و نوش است.کسی‏ به سیمای شریکش به بهانه تقسیم سود تجارت او را فرا می‏خواند و از محدوده جشن دور می‏کند.بعد از مدتی پیاده روی،ماهان‏ درمی‏یابد که با دیوی همسفر شده که به شکل شریکش درآمده. صبحگاهان دیو ناپدید می‏شود.مدتی بعد مرد و زنی را می‏بیند که مدعی‏اند می‏خواهند به او کمک کنند،اما آنها هم دیوند در ادامه سواری را می‏بیند که اسبی را برایش آورده،اما او هم‏ دیو از آب درمی‏آید.بالاخره ماهان خود را به پناهگاهی غار مانند می‏افکند.در بن غار نوری هویدا می‏شود.ماهان روزنه را فراخ‏تر می‏کند،پشت غار دشتی سبز و خرم است و در آن دشت‏ باغبانی پیر وجود دارد که به قصد کمک به ماهان او را در خانه‏ای درختی که بر درخت بنا شده ساکن می‏کند و از او می‏خواهد به هیچ‏وجه از آنجا پایین نیایند،اما شب هنگام‏ پریانی زیبا بر گرد درخت حلقه می‏زنند و قرار از ماهان می‏ربایند، او پند پیر را فراموش می‏کند و وقتی به پریان می‏پیوندد درمی‏یابد که آنها هم عفریته‏ای بیش نیستند.در این لحظه توبه کرده خضر را می‏بیند.خضر او را به باغی که با دوستانش در آن بودند برمی‏گرداند.

در گنبد ششم دو نفر به نامهای خیر و شر باهم همسفر می‏شوند.در بیابان خیر تشنه می‏شود.شر با خود آب دارد،اما تنها به این شرط خیر را سیراب می‏کند که خیر چشمانش را در عوض آب بدهد.خیر در آن بیایان بی‏آب چاره‏ای نمی‏بیند، اما شر بعد آنکه چشمان خیر را درآورد بدون اینکه به او آبی بدهد او را رها کرد و رفت.دختر کردی او را یافت و به خانه آورد...

به وسیله برگ درختی جادویی چشمان خیر شفا یافت...خیر با دختر کرد ازدواج کرد...بعد از آنکه توانست بیماری لاعلاج‏ دختر شاه و دختر وزیر را-با برگ همان درخت جادویی- درمان کند با آن دو هم ازدواج کرد و شاه آن سرزمین شد.روزی‏ به‏طور اتفاقی شر را یافت...خیر از روی طینت پاک خود او را بخشید،اما دختر کرد او را سزاوار مرگ دانست و او را کشت.

داستان آخرین گنبد درباره مردپاکدامنی است که به وسوسه‏ ابلیس قصد زنان زیبا رویی کرد که در باغ او برای تفریح گرد آمده‏ بودند.او از آن بین یکی را پسندید و طمع در او بست.با کمک‏ دو واسطه قصد کرد با او گردآید،اما هربار اتفاقی در طبیعت‏ اطراف رخ داد و مانع این امر شد.مرد به اشتباه خود پی برد و از طریق قانونی محبوبه‏اش را تصاحب کرد.

در گنبد اول مسئله کشف راز سیاه پوشی مطرح است. سیاهی،نماد ناخودآگاهی(1)است که فرد هنوز بر آن تسلطی‏ ندارد و سفر شاه به ظلمات برای تسلط بر این نیروی لجام‏ گسیخته است.شاه در شهر مدهوشان مهمان قصاب می‏شود. قصاب یک نماد است؛او کسی است که قطعه قطعه می‏کند، او نماد نیرویی است که شخصیت بدوی فرد را منهدم می‏سازد و او را از مرحله تفکر بسیط به مرحاه تفکیک می‏رساند در ادامه‏ هم که شاه به ویرانه‏ای(2)برده می‏شود همین هدف دنبال‏ می‏شود:

چون پری‏زاد می‏برید مرا سوی ویرانه‏ای کشید مرا

پس از سیاهی گنبد اول،روشنی گنبد دوم به گونه‏ای ظریف‏ خودنمایی می‏کند.گنبد دوم گنبد زرد و متعلق به خورشید است. نوری در پشت ظلمت آشکار شده است،اما این نور مانند نور پایان داستان تام نیست؛رنگش زرد است و نه سفید!پس مثل‏ رنگ سهید جامع نیست بلکه نسبی است.به‏هرحال فرد پس‏ از فعال شدن ضمیر درونی بر بخشی از ناخودآگاه خود تسلط می‏یابد،گرچه در مرحله اول نیروهای آن سرکش می‏نمایند (مانند کنیزکان ناسازگار گنبد دوم)و اینجا شروع شکل‏گیری من و آگاهانه شدن فعالیتش است:من درحال جوانه‏زدن(3)است.

در این گنبد نکته دیگری نیز جالب‏توجه است حکایت‏ سلیمان و بلقیس(که ظاهرا برای اثبات ارزش راستینقل‏ می‏شود)،جلوه‏ای دیگر از داستان اصلی گنبد دوم است؛ ناتوانی شاه از دستیابی کامل به کنیزک با یک فرافکنی‏ هنرمندانه به صورت فلج بودن دست و پای فرزند سلیمان‏ درآمده است،اما هر دو ناتوانی-که دو بازتاب از یک حقیقت‏ است-سرانجام از بین می‏رود.

اما خطری در راه است خطری که در گنبد سوم به آن اشاره‏ شده است:گم شدن در اعماق ناپیدای درونی(غرق شدن‏ ملیخا در چاه بی‏بن نمادی از این امر است.)نتیجه این‏ درونگرایی،از دست دادن نقش اجتماعی است؛یعنی با سیر درونی،فرد به نوعی بیگانگی از دیگران دچار می‏شود. مخالفتهای ملیخا با افکار عمومی که از زبان بشر بیان می‏شود نماد این فردگرایی افراطی است.

در ادامه فرد-که اینک به صورت جوان خواستگار شاهزاده درآمده است-به کوهستان آرمانها می‏رسد؛جایی‏ که شاهزاده خانم در قلعه‏ای طلسم شده به آرمانی دست‏ نیافتنی تبدیل شده،آنقدر دست نیافتنی که حتی بعد از آنکه‏ طلسمها توسط جوان شکسته شد هم به او دست نیافت، بلکه این شاهزاده خانم بود که از کوه پایین آمد و در قصر پدر بعد از طی مراحلی با جوان ازدواج کرد.هدفها نیز تا زمانی‏ که در کوهستان ایده‏آل‏گرایی مانده‏اند دست نیافتنی‏اند،اما آنگاه‏ که به حد و مرزهای واقعیت نزدیک شوند قابلیت تحقق می‏یابند. شاهزاده خانم چهار سؤال رمزی از جوان می‏پرسد و او به آنها با رمز پاسخ می‏گوید.ظاهرا آنها به نوعی کلیت و کمال رسیده‏اند که عدد چهار آن را تجسم می‏بخشد.(4)این کمال یافتگی، نسبی است و فقط مخصوص این مرحله است.اما ممکن است‏ فرد حس کند که به انتهای تکامل رسیده است.این تصور باعث‏ ایجاد قناعت منفی می‏گردد؛نیروهایی که به هدف رسیده‏اند حس‏ می‏کنند دیگر وظیفه خود را انجام داده‏اند،پس تنبل می‏شوند و درجا می‏زنند.(5)در گنبد پنجم جشنی که شبانه در باغ‏ برگزار شده بازتابی از این ایستایی است.اصولا جشن‏های‏ آیینی را در دوران باستان برای ایستا کردن زمان و رساندن جمع‏ به کرانه آغازین برپا می‏کردند.در یک حلقه رقص،گویی همه‏ چیز در یک دور ابدی تکرار می‏شود.آنها می‏خواهند وضع موجود را حفظ کنند.در این چرخ دایره‏ای،از حرکت رو به جلو هیچ‏ خبری نیست و این سرآغاز تباهی و گم شدن است.فرد در خود گم می‏شود و جامعه در جمود و ایستایی.چاره هر دو، اصلاحات تدریجی است.در گنبد پنجم چنین اصلاحاتی شکل‏ می‏گیرد:(6)فرد-که اینک به شکل ماهان ظاهر شده-از چمن به نخلستان می‏رود یعنی به سوی باربری و حاصلخیزی،و این نشانه خوبی است از باربری روحی او در آینده.بعد شخصی‏ می‏آید و او را از آنجا،یعنی شخصیت ایستایش دور می‏کند.دوباره‏ حرکت شروع شده است.او در ادامه راه،مرد و زنی را می‏بیند که به دلیل زوج بودنشان نشانگر تکامل بیشتر نسبت به مرحله‏ قبلند.و سپس سواری را می‏یابد-نماد کسی که نیروهای خود را مهار کرده است-او برای ماهان اسبی آورده،اما ماهان هنوز به مرحله‏ای نرسیده است که بتواند آن اسب-ضمیری که اژدها صفت شده-را به کنترل خود درآورد.ماهان بالاخره به بیغوله‏ای‏ می‏رسد و وارد آن می‏شود،یعنی دوباره به ناخودآگاه و اعماق‏ درون خویش می‏رود.در بن غار نوری می‏بیند و سعی می‏کند از آنجا راهی بیابد.تحولی عمیق در راه است؛نوری در پشت‏ ناخودآگاه؛تولدی می‏یابد.(7)گاهی تحولهای عمیق و جهشی،به‏ اینصورت نمادسازی می‏شود؛داستان اصحاب کهف(8)و قصه‏ یونس(9)از این نوعند:بن تاریک غار و دل تاریک ماهی، گذری برای رسیدن به نور حقیقت و والایی است.

بعد از خروج تولد گونه از غار و شنیدن پندهای پیر،زمینه‏ای‏ پیش می‏آید تا ثابت شود،ماهان هنوز ناقص است.برای جبران‏ آن ماهان خود را می‏شوید و رخ بر خاک نهاده،توبه می‏کند.اینجا دو نماد از یک حقیقت واحد آشکار می‏شود.این حقیقت،تولد دوباره‏ای است که ابتدا با خارج شدن از غار نمایانده شده بود و اینجا باد و نماد دیگر تقویت شده است؛خود را شستن،نماد زایش دوباره(10)و سجده کردن،نماد برگشتن به خاک و مردن.ماهان از گذشته خویش می‏میرد و در حیاتی نو زنده‏ می‏شود.در این لحظه خضر را می‏بیند،نماد ناخودآگاهی‏ مهار شده و درواقع همان جنبه تکامل یافته شخصیت‏ ماهان که برای لحظاتی متجلی شده است.(11)

او به ماهان خرقه می‏پوشاند،ماهان صوفی شده و حس می‏کند به وجودی سراسر خیر و خوبی مبدل گشته‏ است.درنتیجه نامش نیز-در گنبد ششم-تبدیل‏ می‏شود به خیر.

ولی او هنوز یک همزاد دارد-شر-و آن خودبینی است‏ (12).خیر که اکنون به قله‏های کمال نزدیک شده است،نباید دچار خودبینی شود،پس چشمانش باید از حدقه بیرون آید و طی‏ تصفیه‏ای روحانی،عوض شود،تا جور دیگر ببیند.

در این گنبد نکته دیگری هم وجود دارد:جستجوی آب. همان‏گونه که خیر تشنه آب است،دختر کرد هم به دنبال‏ آب است.ظاهرا این دو،تشنه یکدیگرند و بسیاری از مسایل‏ حاشیه‏ای بهانه‏ای است-البته در این مورد خاص-برای‏ رساندن آن دو به هم.نشانه‏هایی این نظر را تأیید می‏کند:

1-وقتی که خیر تشنه بود دختر هم برای آوردن آب آمده‏ بود و نه مثلا برای جمع‏آوری هیزم با چوپانی و این جرقه‏ای برای‏ تفاهم و اشتراک بود.

2-وقتی دختر او را یافت حال خیر این‏گونه شد:

تشنه و در برابر آب زلال‏ تشنه‏تر زانکه بود اول حال

یعنی تشنه وصال شد.

3-در وصف آب جمال دختر که تشنگی خیر را فرو می‏نشاند شاعر می‏گوید:

اولش گرچه آب خوانی داد آخرش آب زندگانی داد

4-و بعد از ازدواج آنها می‏سراید:

تشنه مرده آب حیوان یافت‏ نور خورشید بر شکوفه بتافت

واضح است که آب حیوان،وصال معشوقه است.این موارد آشکار کننده مفهوم واقعی تشنگی و جستجوی آب در داستان‏ اخیر است.خیر علاوه بر دختر کرد با دختر شاه و دختر وزیر هم‏ ازدواج کرد،و بدین ترتیب عدد چهار به‏عنوان نمادی از کمال و تمامیت دوباره تحقق یافت.حال،خودآگاهی کامل،شکل گرفته‏ است،لذا شر کشته می‏شود.بعد از این حتی اگر قصد شری هم‏ وجود داشته باشد،عملا ابتر می‏ماند.همانگونه که در گنبد هفتم‏ مردپاکدامن باوجود تلاشهای بسیار برای ناپاکدامنی،ناکام‏ می‏ماند.همه چیز دست به دست هم داده تا از زنده شدن شر جلوگیری کنند.در نهایت قهرمان به وجدان خویش برمی‏گردد؛ آنجا که روباه و گرگ در بن غار درحال جدالند،بیداری درونی‏ به وسیله جنب و جوش حیوانات-فارغ از نوع آنها-نمادسازی‏ شده است.بالاخره قهرمان از راه درست به کام خود می‏رسد.او به نهایت رسیده و باید در این کمال نهایی جاودانه شود.اگرچه‏ آشکارا از مرگ وی سخنی در میان نیست،اما در پایان داستان‏ از سفیدی و سفیدپوشی سخن به میان آمده و این خود کفن، را فریاد می‏زند(13).آری قهرمانی که به کمال خود رسیده‏ ماندنش بی‏دلیل است.

کمال پاکی و جاودانگی،سرنوشت قهرمان قصه‏هایی بود که بهرام شنید.اما سرنوشت خود بهرام چه شد؟شاید او هم‏ به درون غار رفت تا روزنه‏ای در بن غار بیابد،شاید آن گوری‏ که دید،ناخودآگاه گریزپا و فردیت(14)او بود که وی را فرا می‏خواند تا مسیر کمال را بپیماید،شاید قهرمان قصه‏ها، خود بهرام بود.او که قبل از شروع قصه‏ها،روزی به دنبال‏ گوری به درون غاری رفت و آنجا اژدهایی را کشت و گنج‏ یافت،در انتها نیز به گنج وجود خویش رسید.نکته جالبی‏ وجود دارد که تفاوت آغاز و انجام داستان را بیشتر می‏نمایاند، در آغاز،خاقان چین در زمستان به ایران حمله می‏کند،اما در پایان در بهار قصد حمله دارد که عملی نمی‏شود و خاقان مجبور می‏شود از بهرام غذرخواهی کند.تبدیل زمستان،پس از هفت‏ مرحله به بهار،بازتابی زیباست از تحول عظیمی که رخ داده‏ است.وصفی که نظامی از چوپان عدالت‏آموز ارائه می‏دهد هم‏ خالی از نکته‏ای نیست:

دید پیری چو صبح مهرانگیز

این توصیف،تصویر طلوع دوره جدیدی است که بهرام بعد از هفت مرحله بدان دست‏یافته است:عدل

بازتاب برونی آن کشتن وزیر ظالم و اجرای عدالت است و نتیجه درونی آن تکامل شخصیت و رسیدن به تعادل،و این راهی‏ بود که بهرام برای جاودانگی برگزید:

در هوایی کزان فسرده شوی‏ پیش از آن زنده شو که مرده شوی

مطالعه جزئیات داستانهای هفت پیکر،این تحلیل را برای‏ خواننده مفهوم‏تر خواهد کرد.

پی‏نوشت‏ها تمام ابیات از«هفت پیکر»نظامی است.

(1)فروید آن را بن می‏نامد:«در آغاز همه چیز در بن خلاصه می‏شود. این پایگاه،محل استقرار عناصر ناهشیار فطری و اکتسابی است؛بنابراین بخش‏ تاریک یا سیاهچال شخصیت است.»صفحه 94 روانشناسی ژنتیک از تولد تا پیری.محمود منصور.تهران:سمت،1378.

(2)خواسنگار شاهزاده خانم هم برای یافتن راه شکستن طلسمها به سراغ‏ پیری می‏رود که در ویرانه‏ای مسکن دارد:

یافتن چون شکفته گلزاری‏ در کجا در خرابتر غاری

و خرابات در ادبیات عرفانی نیز با ویران کردن صفات بشری همین نماد را مجسم می‏سازد.

(3)«ابتدا من با بن درآمیخته و در حد جوانه زدن است.»روانشناسی‏ ژنتیک.صفحه 94

(4)برای مطالعه در مورد ارزش نمادین چهارنک:یونگ؛کارل گوستاو. انسان و سمبلهایش،ترجمه محمود سلطانیه.تهران:

جامی:1377

(5)ایستایی انقلابهایی که به استبداد می‏رسند هم حاصل این نوع کارند.

(6)ظاهرا سکون توأم با تجدید قوا برای حرکت نیرومندتر لازم است: «راکت‏ماندگی در سطحی به خلاقیت بیشتر منتهی می‏شود.»روانشناسی ژنتیک. صفحه 312

(7)جالب است که نظامی نیز هنرمندانه به ایم موضوع(تولد دوباره) اشاره کرده است:وقتی ماهان از غار خارج شد،پیری را دید که در اثنای کلام‏ به او گفت:

ما در انگار امشب زاده‏ست و یزدت زان جهان به ما داده‏ست

(8)رک:پژوهشی در قصه اصحاب کهف،جلال ستاری.تهران:نشر مرکز،1376.

(9)رک:ستاری،جلال.پژوهشی در قصه یونس و ماهی.تهران:نشر مرکز،1279.

(10)برای شناخت برخی نمادهای زایش دوباره رک:یونگ،کارل‏ گوستاو.چهار صورت مثالی،ترجمه پروین فرامرزی.مشهد:آستانقدس رضوی، 1376.

(11)نظامی هم گویی این مسئله را می‏دانسته است،چون می‏گوید:

دید شخصی به شکل و پیکر خویش

و باز می‏گوید:

نیت نیک توست کامد پیش

(12)همان خودبینی که مخصوص زاهد نماهاست.

(13)همچنین جاودانه شدن کیخسرو در سفیدی‏های برف را تداعی‏ می‏کند

(14)میل هریک به گور صحرایی او طلبکار گور تنهایی!

نکته‏ آنچه خواندید،طبعا مورد قبول گردانندگان مجله نیست.اما به هر حال،ابن نیز گونه‏ای از نقد و تفسیرهای رایج در غرب است،که در داخل‏ هم طرفداران و پیروان قابل توجهی دارد؛و ازآن‏جمله،تفسیرهای شگفتی‏ است که از سوی عده‏ای،بر برخی از داستانهای معاصر،از جمله«بوف کور» هدایت،صورت گرفته است.ضمن تشکر از نویسنده محترم،چاپ این نوشته‏ نیز در راستای آشنایی بیشتر برخی از دوستان خواننده با گستره این‏گونه‏ تفاسیر صورت می‏گیرد.